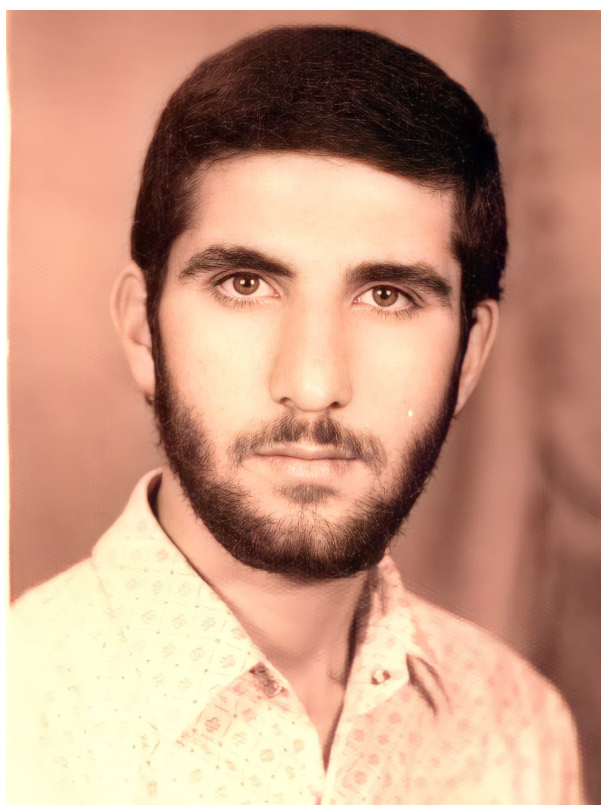


شهید ابراهیم بهزادی



نام پدر	عبدالله
تاریخ تولد	۱۳۴۴/۰۹/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۳/۰۵/۱۰
محل شهادت	مهران
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	برازجان

زندگینامه

هوا دیگر آن گرمای سخت و شرجی نفس گیرش را نداشت. ابرهای متراکمی گهگاه، در آسمان پیدا می شد و از ته آن برقی می جهید. خانواده ها که پس از مدتها، گرمی هوا را پشت سر گذاشته بودند دور هم می نشستند و باهم به گفتگو می نشستند. بزرگترها که سر و مویی در آسیاب زمانه سفید کرده بودند، آن را نشانه ی سالی خوب و پر باران می دانستند. در خانواده ی «عبدالله»، روزهایی سخت بر مادر خانه گذشته بود. ماه های انتظار و سختی هایی که در آن گرما کشیده بود، فقط با تولد فرزندی شیرین و قشنگ مثل ابراهیم جبران می شد. درست در هشتم آذرماه سال ۱۳۴۴ در خانواده ای متدین و مذهبی در شهر برازجان، پسری قشنگ و نازنین، چشم به جهان گشود. پدرش عبدالله نام نیکوی «ابراهیم» بروی نهاد، تا ابراهیم وار برت های خود خواهی و تکبر و ریا و هر چه آلودگی نفسانی است، تبر ایمان و یقین را فرود آورد. مادر و خواهرانش نیز که ابراهیم را خیلی دوست داشتند، از چهره ی جذاب و زیبای او به شگفت آمده بودند و می گفتند: ماشااﷲ. و این بود که به تدریج اسم ماشاءالله نیز بر سر زبان ها افتاد. او کودکی را در دامن پدر و مادری با تقوا و زحمتکش که سر در گرو عشق اهل بیت داشتند، آغاز کرد.

پدر و مادر اگر چه از تمتعات دنیوی، چندان بهره ای نداشتند، ولی از عشق به ائمه و ایمان لبریز بودند. و از این طریق روح و جسم ابراهیم پرورش یافت و به غنا رسید.

«ابراهیم» آخرین فرزند خانواده بود. بنابراین کوچک و بزرگ علاقه و محبت بی نظیری نسبت به او ابراز می داشتند. تحصیلات ابتدایی را در دبستان دانش با موفقیت به پایان رساند. زمانی که پا به مدرسه راهنمایی گذاشت، انقلاب شکوهمند اسلامی به اوج پیروزی خود رسیده بود. با آنکه نوجوانی پیش نبود ولی

و آشنایان و سایر مردم قدرشناس برازجان، در بهشت ینش و آگاهی اجتماعی و مذهبی او بسان بزرگترها بود. ابراهیم در وادی مبارزات انقلابی نیز با شور و اشتیاق فراوان پا گذاشت. او با پخش اعلامیه های حضرت امام (ره) و شرکت در تظاهرات، نفرت و انزجار خود را نسبت به رژیم طاغوت ابراز می کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به حزب جمهوری اسلامی پیوست و روز به روز، شناخت و آگاهی بهتری نسبت به مسایل سیاسی و اجتماعی جامعه پیدا کرد. از همان آغاز در متن حوادث سیاسی قرار گرفت. و از کوثر زلال امام، دل و جان را شستشو داد. او که دل داده و عاشق پیر و مرادش بود، مراتب وفاداری و علاقمندی خود را با پیوستن به پایگاه بسیج به ظهور رساند.

ابراهیم بزرگترین دغدغه و نگرانی اش، حفظ و ثبات انقلاب و دست آوردهای گران قیمتی بود. لذا با صدور فرمان تاریخی امام، در محله ی خود پایگاه بسیج فتح المبین را سازماندهی کرد و شبانه روز خود را وقف حضور در بسیج و انجام مأموریت های محوله نمود. ابراهیم با روی گشاده و چهره ی خندانی که داشت، به راحتی در دل دوست و غریبه جا می کرد و شمیم محبت و جذبه اش هرکسی را به سوی خود می کشید. چه بسیار نوجوانان و جوانانی که از طریق او با بسیج و مسجد آشنا شدند و در عاشقی شهره ی آفاق گشتند. گاهی آن قدر کار می کرد و بیدار می ماند که دوستان به او اصرار می کردند برای حفظ سلامتی اش به استراحت بپردازد. ولی او تا کاری را بر زمین افتاده می دید، آرام و قرار نداشت. کسی جز خدا چه می داند، این چه سحر و معجزه ای بود که جوانان این مرز و بوم، جوانانی که در بین ما می زیستند و می گفتند این گونه، به یقین ایمان و مراتب شهود ربوبی دست یافته بودند.

ابراهیم با برادران بسیجی در شناسایی و دستگیری فریب خوردگان گروهک های ضدانقلاب نقش فعالی داشت. جنگ تحمیلی که آغاز شد، ابراهیم نیز سنگر درس و مدرسه را رها کرد و رو به وادی عشق و دلدادگی نمود. نمی توانست در شهر بماند و شاهد تجاوزگری های ارتش دشمن بعثی به سرزمین خود باشد. ابراهیم از جمله کسانی بود

که در اولین فرصت، خود را به میدان نبرد رساند. و رشادت ها و شجاعت های زیادی از خود به یادگار گذاشت.

تا زمانی که جواز سفر بهشت، به دستش رسید. شش بار به جبهه ی حق علیه باطل عزیمت کرد و هر دفعه مدت های طولانی در جبهه ماند. ابراهیم در عملیات بستان، فتح المبین و رمضان حضور داشت و تا سر حد شهادت هم پیش رفته بود. بعضی دوستان و آشنایان با اصرار از وی خواسته بودند که همراه آنان به استخدام نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی در آید. با پذیرفته شدن در مراحل استخدام و گزینش، به شهر رشت برای گذراندن آموزش رفت ولی بیشتر از دوماه، طاقت دوری از فضای معنوی و روحانی جبهه را نیاورد. برایش دل کندن از جبهه و یاران همزمش خیلی سخت بود. ابراهیم حاضر به ماندن نبود. با وجود سیل مخالفت های افسران و درجه داران استعفا داد. به امید آنکه به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آید. برای آخرین بار سه ماه به جبهه مهاباد عزیمت نمود. دوماه و اندی از حضورش نگذشته بود که در عملیات پاکسازی کومله و دموکرات شرکت کرد که در حین انجام ماموریت مورد اصابت گلوله ای مستقیم به ناحیه سرش قرار گرفت و پس از چند روز بستری شدن، معالجات فایده نبخشید و چشم از دار فانی به سوی ملکوت اعلی و همنشینی با بهشتیان گشود.

ابراهیم در تاریخ ۱۰/۵/۶۳ به فیض عظیم شهادت نایل آمد و سه روز بعد پیکر مطهرش در میان حزن و اندوه فراوان دوستان سجاد به خاک سپرده شد.

وصیت نامه

این وصیتنامه ها انسان را می لرزاند و بیدار می کند(امام خمینی)

اینجانب ابراهیم بهزادی برای مقابله با دشمن کافر و بعثی های عراق، ندای امام امت را لبیک گفته و به جنگ آنها رفته ام. اگر من شهید شدم برایم گریه و زاری نکنید و اسلام و امام را تنها نگذارید. به دنیا و پول چشم ندوزید. خود را بسازید و با هم مهربان باشید. طایفه گری نکنید و در تبلیغات برای اسلام به هم کمک کنید. انقلاب را صادر کنید و جهان را انقلابی و شایسته ی حضور امام زمان در آورید. اگر جنگ نایبست سال هم ادامه پیدا کرد، شما از این انقلاب و اسلام دلسرد نشوید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی ترا به جان مهدی خمینی را نگهدار.

درضمن روحانیت و ولایت فقیه را نگذارید تضعیف کنند. هوای این روحانیون معظم شهرمان حاج آقا نورالدین حسینی و حاج آقا رحیمی را داشته باشید.

والسلام ۳/۱۲/۱۳۶۰ ابراهیم بهزادی

خاطرات

مادر شهید می گوید: «از اینکه نتوانستیم به طور شایسته از وجود آن مردان آسمانی و شهروندان بهشتی، بهره و فیض کافی ببریم احساس غبن می کنیم. گرچه فرزندم بود و از همه به من نزدیکتر، اما باید اذعان کنم نتوانستم شایسته و لایق درک حضور شهید باشم. چیزهایی که از شهید به یاد می آوریم برداشت حسی ما از شهید است و گر نه، آنها در وهم و خیال ناقص ما نمی گنجند.

زمانی که خداوند ابراهیم را به من عنایت کرده بود و انتظار تولدش را می کشیدم، احساس بسیار خوبی داشتم. شب ها با فرزندم گفتگو می کردم و قبل از تولد برایش دعای زیارت عاشورا و دعای توسل می خواندم. سعی می کردم همیشه با وضو باشم و با ذکر و نام خدا به او شیر بدهم.

فرزندم به درس و کتاب بسیار علاقه داشت. به موقع، تکالیف درسی اش را انجام می داد. نمازش را به دقت و حتی الامکان به جماعت می خواند. گاهی اوقات از تماشای حالات روحانی فرزندم، ایمان قوی و راز و نیاز و گریه و زاری که از او در نمازهای شب می دیدم، تعجب می کردم. خدا را شکر می کردم که چنین فرزندی با ایمان و با تقوایی را نصیب ما کرده است. در نامه اش نوشته بود: «زینب وار باشید، تا برای دیگران الگو و سرمشق باشید. کاری نکنید که امام زمان از شما ناراحت شود.»

از زبان خواهر شهید

برادرم به همه ی افراد خانواده و دوستان و فامیل احترام می گذاشت. بسیار مهربان و خوش اخلاق و شوخ طبع بود. لبخندهایش خستگی و ناراحتی را از تن ما دور می کرد. هیچ گاه

نشد کلمه ای از خود تعریف کند از ریا و ظاهر سازی واقعاً بیزار بود. سعی می کرد اعمال مستحبی و کمک هایش از چشم دیگران مخفی باشد. ابراهیم اهل مطالعه بود و به خواندن کتاب های مذهبی و دینی خیلی علاقه داشت.

از صحبت های برادرم است که می گفت: دوست دارم خونم در راه اسلام ریخته شود.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران